



خدا خواهی امری فطری میان تمام انسان ها است.

دو مثال

گاهی که بستنی می خوری، می بینی بد مزه است، ولی گاهی بستنی خیلی خوشمزه است اما کسی از بیرون به شما میگویند که مسموم است. اگر از بیرون گفتند و احساس شما تغییر کرد، فطرت نیست. ولی اگر درونی بود فطرت است.

گاهی کسی را می بینیم از او خوشمان می آید وقتی که می خواهیم به او نزدیک شویم کسی به ما می گوید که او آدم خطرناکی است پس ما از او فاصله می گیریم. اما گاهی خودمان بدون اینکه کسی به ما بگوید یا آموزش بدهد از کسی بدمان می آید و از او فاصله می گیریم. آن احساس درونی فطرت است.

فطرت فقط در مورد انسان به کار برده می شود و به طور خاص تر در جایی به کار می رود که احساسی به انسان دست دهد که یک طرف این احساس، انسان باشد و یک طرف این احساس، خداوند.

«فطرت» مانند «طبیعت» و «غریزه»، یک امر تکوینی است، یعنی جزء سرشت انسان است (اگر می گویم تکوینی است می خواهیم بگویم اکتسابی نیست که انسان آن را از بیرون کسب کند)، امری است که از غریزه آگاهانه تر است.

حال اگر کسی خدا را انکار کند دارد بر خلاف فطرت خود رفتار می کند پس بدانیم او او دچار یه اختلال شده است که خدا را انکار می کند.



فطرت و بعد روحانی انسان

اولین دوره آموزش بزرگسالان



انسان موجودی است که

از دو حقیقت ترکیب یافته است:

روح و جسم

انسان به واسطه جنب جسمی به مادیات گرایش دارد و به دنبال آن می‌رود، ولی جنب روحی را، گرایش به مادیات نمی‌تواند اقتناع کند. ریشه‌ی ایمان به خدا، عقل و فطرت است؛ لکن مادیون می‌گویند: ریشه‌ی ایمان به خدا ترس است. یعنی انسان چون خود را در برابر حوادث عاجز می‌بیند، هنگام بروز حادثه‌ای تلخ، قدرتی را در ذهن خود تصور می‌کند و به آن پناه می‌برد.

مادیون با این محاسبه، ایمان را زاییده‌ی ترس می‌دانند؛ اما اشتباه آنان این است که تفاوت رفتن به سوی خدا را با اصل ایمان به خدا نمی‌فهمند. مثلاً ما هنگام دیدن سگ و احساس خطر، سراغ سنگ می‌رویم. اما آیا می‌توان گفت: پیدایش سنگ به خاطر سگ است؟ همچنین ما هنگام اضطراب و ترس رو به خدا می‌رویم، آیا می‌توان گفت: اصل ایمان به خدا زاییده‌ی ترس است؟

علاوه بر آنکه اگر سرچشمه‌ی ایمان ترس باشد، باید هر کس ترسو تر است، مؤمن تر باشد. در حالی که مؤمنان واقعی، شجاع‌ترین افراد زمان خود بوده‌اند و باید انسان در لحظاتی که احساس ترس ندارد، ایمانی هم نداشته باشد، در حالی که ما در لحظه‌هایی که ترس نداریم خدا را به دلیل عقل و فطرت قبول داریم. در حقیقت ترس و اضطراب، پرده‌ی غفلت را کنار می‌زند و ما را متوجه خدا می‌کند و لذا منکران خدا هرگاه در هواپیما یا کشتی نشسته باشند و خبر سقوط یا غرق شدن را بشنوند و یقین کنند که هیچ قدرتی به فریادشان نمی‌رسد؛ از عمق جان به یک قدرت نجات بخش امید دارند. آنها در آن هنگام به یک نقطه و به یک

اولین دوره آموزشی زبان عربی

قدرت غیبی دل می‌بندند که آن نقطه، همان خدای متعال است لکن این احساسِ صادقانه دو گونه اشباع می‌شود: اشباع صادق و اشباع کاذب. نظیر طفلی که احساس گرسنگی می‌کند؛ این احساسِ صادق، گاهی با مکیدن سینه پرشیرِ مادرِ صادقانه اشباع می‌شود و گاهی با مکیدن پستانک خشک، به صورت کاذب اشباع می‌شود. در انسان هم اصل احساس وابستگی، یک واقعیت و حقیقتی است لکن وابسته به چه چیزی؟

اصل دو ←

اولین دوره آموزش بزرگسالان

قرآن می‌فرماید: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ

الْبَصِيرُ» (شوری، ۱۱)

همانند او چیزی نیست و او شنوا و بینا است. ذاتی که شبیه و نظیر ندارد، هرگز انسان نمی‌تواند در خیال و گمان و فکر خود او را تصوّر کند و حقیقت و کنه آن را درک نماید، چون اشیایی برای انسان درک شدنی است که دارای مثل و مانند باشند و انسان نظیر آن‌ها را دیده باشد یا با یکی دیگر از حواس خود آن را درک کرده باشد.

پس نمیتوان خدا را به روح، به نیرو، انرژی، طبیعت، جسم، تشبیه کرد. باید توجه داشت که خداوند موجود نیست بلکه او عین وجود است. اگر خداوند موجود باشد تحت قانون علیت در می‌آید در صفحات بعد به آن اشاره شده است.

دانشمندان اسلامی در کتابهای «عقاید و مذاهب» تذکر داده اند که برای تنزیه خداوند از هر نوع مشابهت به امور مادی، باید از به کار بردن الفاظی که از آنها بوی «تجسم» و «مادی بودن» استشمام می‌شود خودداری نمود، از این نظر باید از به کار بردن لفظ نیرو و... درباره خداوند دوری جست، خداوند نیرو نیست، بلکه او بالاتر از ماده و نیرو و انرژی است و آفریننده همه آنهاست.

«از» و «تا» ←

یکی از نکات مهم دیگری که باید به آن توجه داشت این است که، اصولاً «از» و «تا» در مورد خداوند صحیح نیست. از آن جایی که ما موجودات زمان مند و مکان مند هستیم و همواره با امور مادی و حوادث زمانی سرو کار داریم، ابتدا در ذهن خود تصور می‌کنیم که همه چیز باید

اولین دوره آموزش دین در صورت

در زمان تحقق یابد، در حالی که واقعیت این طور

نیست. واقعیت آن است که زمان وجودی مستقل از ماده ندارد، به عبارت دیگر زمان ظرفی نیست که اشیاء در آن ایجاد شوند و قرار گیرند، بلکه زمان از توابع ماده و مقدار حرکت است، یعنی چون ماده موجودی سیال و پویا است، وقتی دو حرکت را با یکدیگر مقایسه کنند از آن زمان انتزاع می‌شود و چون خداوند آفریننده ماده است و ماده را از اول بگونه‌ای که متحرک باشد آفریده است. بنابراین با آفرینش ماده بطور طبیعی زمان را نیز خلق کرده است و قبل از وجود

ماده اصلاً زمان معنا و مفهومی ندارد. با این وصف معلوم می‌شود که اصولاً پرسش از اینکه چگونه خداوند از ابتدا بوده نادرست خواهد بود، زیرا این سؤال زمانی موضوعیت پیدا می‌کند

که زمان را ظرف وجودی همه چیز حتی

خدا بدانیم، و حال آنکه زمان بعد چهارم

ماده است و خداوند از ویژگی‌های ماده پاک و منزّه می‌باشد.



خداوند قابل تصور نیست



خدا با هر چیزی که تصور میکنیم تفاوت دارد و بزرگتر از آن است که بتوان او را تصور کرد ما فقط میتوانیم تا حدودی صفات او را درک کنیم و هر چه بیشتر جستجو کنیم به درک بهتری از او دست خواهیم یافت.

هر چه که در ذهن از خداوند تصور کردیم بدانیم که آن متصور ما خدا نیست هیچ گاه هیچ انسان و موجودی نمی تواند او را تصور کند.

تسبیح خداوند



هرگاه برای فهم بهتر خداوند را به چیزی تشبیه کردیم بعد از آن سریع خداوند را تسبیح کنیم. تسبیح خداوند یعنی اینکه تو منزله از آنچه که ما می‌گوییم و از آنچه که ما در مورد تو تصور می‌کنیم.

خداوند متعال مانند هیچ یک از آفریده‌هایش نیست و هر چه در ذهن تصور کرد نمی‌تواند او باشد بر این اساس خدا نه روح است و نه جسم بلکه خالق و آفریدگار و محیط بر روح و جسم می‌باشد.

امام علی بن موسی الرضا (ع) می‌فرماید:

«... فليس الله عرف من عرف بالتشبيه ذاته و لا اياه و حد من اکتنه و لا حقیقه اصاب من مثله و لا به صدق من نّاه و لا صمد صمده من اشار اليه»
 پس، خدای را نشناخته، آن کس که ذات او را به چیزی تشبیه کرده است و به توحید او نائل نگشته، آن کس که خواسته است به کنه ذات او برسد و به حقیقت او نرسیده، آن کس که ذات او را تصویر ذهنی نموده است و به او تصدیق نکرده، آن کس که ذات او را حدی قائل شده است و به جانب او روی نیاورده، آن کس که به ذات او اشاره کرده است...

خدا ماهیت ندارد



وقتی که می‌گوییم لیس کمثله شی یعنی تمامی اشیاء دارای ماهیت هستند حال که خداوند شبیه اشیاء نیست پس او ماهیت ندارد.

خداوند چگونگی و چیستی (ماهیت) ندارد و حقیقت او

عین هستی است و چون ذهن آدمیان نوعاً با ماهیات مختلف سر و کار دارد و همواره در برابر هستی هر چیز، چیستی آن را دنبال می‌کند از همین رو می‌پندارد که خداوند نیز ماهیتی دارد که وجود عارض آن است و لذا در پی چیستی او برمی‌آید غافل از آن که اساساً او را چیستی و ماهیت نیست. از اینرو این روایات به انسان هشدار می‌دهد که چنین راهی را نرود زیرا نهایت آن تشبیه خداوند به ماهیتی از ماهیات است.

ما در دنیای خود همواره با ماهیات سر و کار داریم. از همین رو ذهنمان عادت کرده است که هر چیز را در قالب ماهیتی بنگرد و چون سخن از خدا به میان می‌آید بلافاصله به دنبال قالبی ماهوی می‌گردیم تا خدا را بدان سان و در آن شکل و قالب تصور نماییم. البته این ویژگی ذهن ناورزیده و نا آشنا به حقایق فلسفی و وجود شناختی است. خداوند وجود و هستی محض و مطلق است و دارای ماهیت و چیستی نیست تا از چگونگی او سوال شود. بنابراین خداوند وجود صرف و دارای جمله کمالات وجودی است. بلکه عین آنهاست و چند و چونی برایش متصور نیست.

جاندار

بعضی از موجوداتی که خدا آفریده و در این دنیا هستند جاو مکان مخصوصی دارند مثل گلی که در گلدان منزل شما قرار دارد این گل فضای کوچکی از خانه شما را اشغال کرده است اما همین گل در جای دیگری نیست و وقتی از محل این گل سؤال می‌شود که کجاست؟ باید گفت در خانه شما روی میز قرار دارد و چون محل مخصوصی را اشغال

اولین دوره آموزش بزرگسالان

کرده چشم ما قادر به دیدن آن است اما خداوند اینگونه

نیست و بخاطر همین با این چشم قابل دیدن نمی باشد.

حضور خداوند در هستی یعنی؛ صفات خداوند عین ذات اوست. اگر علم و

مهندسی او در تمامی اجزا جهان حضور دارد به معنای حضور او در تمامی

موجودات است ولی این حضور حضور ترکیبی و مادی نیست. گرچه خداوند مثال

و نمونه ندارد ولی با مثالی می توان این مطلب را بهتر توضیح داد. شما وقتی به

یک کارخانه و یا یک هواپیما و یا یک ساختمان نگاه می کنید یامقداری تأمل

می توانید حضور دهها قانون و اثر را در آن ملاحظه کنید حال آن که هیچ یک از آن قوانین نه

مادی هستند و نه قابل رؤیت بلکه شما آثار آن قواعد کلی را مشاهده می کنید.

صفات او

ذهن ما هر چیزی را بخوهد بفهمد محدودش می کند به آن ماهیت می دهد ما یه ذات

داریم یه صفات. ذات او محال است شناخته شود اما اگر بخواهیم صفات را بشناسیم نیاز به

صفای باطن است.

صفات او همچون نور واحدی که از یک منبع معینی می تابد و در آینه های بیشماری انعکاس

یافته و تکثر پیدا می کند.

پدیده های عالم هستی مظهر اوصاف و اسماء الهی است و فرا روی ادراک بشری برای انعکاس

در آینه ادراکات انسان قرار گرفته اند با این شرط که آینه ادراکات، شایستگی و قابلیت لازم

برای دریافت آن نور واحد را داشته باشد.

با توجه به اینکه ذات او تجزیه ناپذیر است پس ما

حتی بخشی از آن را نمی توانیم بفهمیم اما صفات را به دلیل شدت و ضعف دار
بودن، می توانیم حداقل در حیطه های انسانی بفهمیم اما از درک حداکثر نیز
عاجزیم.

باید توجه داشت که بعضی از صفات خدا با صفات بندگانش از نظر اسم مشترک
اند یعنی همانطور که به یک انسان عالم گفته می شود به خدا نیز عالم گفته
می شود و همانگونه که به خدا شنوا و بینا گفته می شود به یک انسان نیز گفته

می شود اما باید به این نکته توجه داشت که علم خدا غیر از علم بشر است. شنوایی و بینایی
خدا غیر از شنوایی و بینایی انسان است، بشر باید کسب معلومات کند و باید به وسیله ی
گوش بشنود و به وسیله ی چشم ببیند و... اما خداوند از این نیازمندیها منزّه است و به هیچ
چیز و به هیچ کس نیاز ندارد.

نتیجه

اصولاً باید به خدایی معتقد بود که هیچگونه محدودیتی و هیچگونه نیاز و احتیاجی در ذات و
صفات او وجود ندارد خدایی که روح باشد و یا نور باشد حتماً محتاج به مکان و زمان است، در
نتیجه محدود خواهد بود و خدایی که نیازمند به مکان و زمان باشد، لایق پرستش و الوهیت
نیست.



عجز همه موجودات از درک او

نه تنها ما انسان‌های عادی، حتی پیامبران مرسل و ملائکه‌های مقرب، مانند: جبرئیل و میکائیل نیز نمی‌توانند به حقیقت ذات و صفات او پی ببرند. اگر مقصود از درک ذات الهی پی بردن به حقیقت هستی او باشد چنین چیزی محال است چرا که محدود نمی‌تواند بر نامحدود احاطه پیدا کرد ولی اگر مقصود یافتن صفات خداوند و یقین به اوست، این مقوله میسر است ولی راه آن دشوار است. و همان طور که در بحث قبل اشاره شده در این مسیر فقط قلوب پاک می‌توانند حرکت کنند.



وجود خدا ذاتی اوست

بارها با این سوال برخورد کرده ایم که اگر خداوند همه چیز را آفریده پس خداوند را چه کسی آفریده؟

فلاسفه می‌گویند: «الذاتی لا یُعَلَّلُ: ذاتی علت نمی‌خواهد.» اگر بخواهیم در این باره مثالی ساده بزنیم، باید بگوییم شوری هر چیز از نمک است، شوری نمک از چیست؟ نمک یعنی شوری. چربی هر چیز از روغن است، چربی روغن از چیست؟ روغن یعنی چربی. روشنی هر چیز از نور است، روشنی نور از چیست؟ هستی بخش همه موجودات از خداست، هستی خدا از چیست؟ خدا عین هستی است.

افراد مادی که به خدا اعتقاد ندارند، می‌گویند منشأ ایجاد عالم، ماده است، وقتی از آنها بپرسی ماده از کجاست؟ جواب می‌دهند: ماده همیشه بوده است. وقتی در مکتب مادی، ماده

را ازلی می‌دانند، ما هم در مکتب الهی می‌گوییم خدا

ازلی است. با این تفاوت که ماده، موجودی بی‌شعور و فاقد درک و خدا موجودی عالم و قادر و حی و نامتناهی در همه ابعاد است.

خدایی که خداپرستان و الهیین به آن عقیده دارند ذاتی است که وجود و هستی از خود او است و چون هستی از خود او و عین ذات او است طبعاً تصور نمی‌شود که قبلاً نبوده و بعد پدید آمده باشد. بیان دیگر این است که وجود و هستی بر دو گونه است هستی متکی و هستی مستقل؛ یعنی وجودی که متکی به غیر خودش

نیست و قائم به خودش می‌باشد و هستی متکی به وجودی گفته می‌شود که مستقل نیست و اتکاء به غیر خودش دارد. ما می‌دانیم وجود موجودات جهان که آفریده شدند مستقل نیست زیرا قبلاً نبودند بعد پدید آمده‌اند وقتی این همه موجودات دارای هستی مرتبط و متکی بودند ناگزیر یک هستی مستقل که وجود او از دیگری نیست و خودش مالک و دارنده وجود است به آنان وجود و هستی موهبت کرده است، می‌رسند

خداوند را نمی‌توان محدود به قاعده علت و معلول کرد

شهید مرتضی مطهری (ره) می‌گوید:

کسانی که می‌گویند «اگر طبق قانون علیّت و معلولیت، برای جهان، خدا را اثبات کنیم، برای خدا نیز علّت را باید اثبات کنیم» در بحث خلط می‌کنند. مضمون قانون نامبرده این نیست که هر موجودی علّت می‌خواهد، بلکه این است که هر حادثه‌ای علّتی دارد؛ یعنی چیزی که (نبود و شد) برای پیدایش وی علّتی ضروری است، ولی خدا حادث و پدیده نیست که احتیاج به علّت داشته باشد.

خدا به وجود نیامده: یعنی کسی یا چیزی خدا را به وجود نیآورده و اصلاً طرح سؤال به این شکل اشتباه است مانند آن می‌باشد که کسی بپرسد: وجود و هستی را چه کسی وجود داده

اولین روزه آموزش بزرگان صوم

است؛ زیرا وجود مساوی با هستی است و هستی همان

وجود می باشد، یا مثل این است که کسی بپرسد: روغن را چه کسی چرب کرده است.

وجود، وجود است و نیازی ندارد کسی وجود را وجود کند مانند روغن، ذاتاً چرب

است و معنا ندارد روغن را کسی چرب کند. همان طور که چربی برای روغن ذاتی

است، وجود برای خدا ذاتی است. «چیزی که ذاتی است، علت نمی خواهد؛»

یعنی درست نیست کسی بگوید چرا روغن چرب است؟ چه کسی روغن را چرب

کرده است؟ چربی عین روغن است، به طوری که اگر چربی روغن را از آن بگیریم، دیگر

چیزی در ظرف باقی نمی ماند. وقتی چربی های روغن را از آن جدا کنیم، دیگر روغن تمام می

شود و وجود ندارد، چون چربی با روغن یکی است .

به عبارت دیگر: دو چیز نداریم که یکی روغن و دیگری چربی باشد، بلکه چربی عین روغن

است. نه می شود روغن را چرب کرد و نه می شود چربی را از روغن گرفت.

خداوند نیز عین وجود است . وجود عین خدا است. او هستی مطلق است و چیزی نیست که

یک زمان نبوده (وجود نداشته است) و بعد او را وجود داده باشند. به تعبیر علمی، وجود او

ازلی و ابدی است؛ یعنی از اوّل بوده و تا آخر خواهد بود. نه کسی می تواند به خدا وجود

(هستی) ببخشد و نه می شود هستی را از او جدا کرد.

اگر می گوییم «هر موجودی نیازمند به آفریننده ای است» منظور از «هر موجود» موجوداتی

است که هستی و وجود آنها از درون ذاتشان و از خودشان نباشد؛ چنین موجوداتی مسلماً

نیازمند به آفریننده هستند؛ ولی موجودی که هستی آن از خود اوست و عین وجود و هستی

است و به اصطلاح فلسفه شرق «واجب الوجود» است، نیازی به آفریننده ندارد. مثال فلسفی و

دقیق مطلب، بحث رابطه وجود و ماهیت است که توسط مرحوم ملاصدرا مطرح شده است و

با آن بسیاری از مشکلات فلسفی را حل کرده است.

گزاره «انسان هست» از دو جزء تشکیل شده است: «انسان» که از آن به ماهیت یا چیستی تعبیر می‌کنند و «هست» که از آن به وجود و هستی تعبیر می‌نمایند. ما وقتی به خارج نگاه می‌کنیم می‌بینیم که این انسان خارجی که ما از آن به دو مفهوم وجود و ماهیت تعبیر کردیم، در خارج یک وجود بیشتر نیست. در عین حال هر دو گزاره زیر هم صحیح است: «وجود موجود است» و «ماهیت موجود است». اما چگونه؟ در حقیقت «وجود موجود است به نفس ذات خود» یعنی برای

موجود شدن هیچ قید و واسطه‌ای نمی‌خواهد. اما ماهیت - که در ذات خود نسبت به وجود و عدم مساوی است - موجود است به واسطه وجود» و برای موجود شدن حتماً واسطه و قیدی می‌خواهد که عبارت از وجود و هستی می‌باشد. پس در خارج یک وجود است که متن خارج را پر کرده است - در مثال ما «وجود انسان» و ماهیت او حدی از وجود است که از همان متن خارجی انتزاع می‌شود و وجودی و حقیقتی جدا از وجود انسان ندارد. از این تعبیر می‌شود که ماهیت حیثیتی در خارج است که افزایش بر متن ندارد و تنها انتزاع از وجود می‌شود و به این دلیل وجودش اعتباری است نه حقیقی و هیچ اصلتی ندارد.

پس ماهیت به حسب ذات معدوم است و به واسطه وجود موجود می‌شود و حکم موجودیت برای وجود حقیقی و برای ماهیت مجازی است.

با توجه در مطالب بالا و با دقت در آنها به بحث رابطه خداوند و انسان - بلکه سایر موجودات - باز گردیم. در عرفان اثبات شده است که در خارج تنها یک وجود بالذات است که آن همان وجود صمدی لایتناهی حق تعالی است و موجودات و کثرات با حیثیت تقییدیه موجودند. یعنی در واقع کثرات واقعاً هستند و وجود دارند، اما وجودشان مجازی است و مستند به وجود حق تعالی است. در واقع وجود صمدی حق تعالی است که همه هستی را پر کرده و همه

اولین دوره آموزش بین المللی اصول

کثرات چون جهان مادی و غیر مادی و جهان انسانی؛

همگی شئون و مظاهر حقند یا به تعبیر قرآن کریم، آیه و نشانه حقند. و همگی

عین ربط به اویند، که «اگر نازی کند در دم فرو ریزد قالبها.

نتیجه بحث اینکه کل هستی، یک حقیقت بیش نیست و آن ذات حق تعالی است

و این کثرات همگی جلوه‌های اویند. یعنی زمین و آسمان و انسان و غیر آنها -

همگی - جلوه حق و شأنی از شوؤن او هستند و به این اعتبار همگی حقند.

اصل پنجم

شیوه سوال کردن در مورد خداوند باید اصلاح شود.

استاد مطهری در مسأله خدا سخنی سنجیده و دقیق دارند ایشان می گویند: برای درک هر

حقیقتی شرط اول این است که صورت مسأله به نحو صحیحی در اندیشه جوینده حقیقت

طرح شود؛ پس از آنکه به صورت صحیحی در اندیشه‌اش طرح شد، امکان تحقیق و کاوش و

استدلال برایش پیدا می‌شود؛ اما تا وقتی که به صورت غلط مطرح است، امکان درک و تحقیق

و استدلال نیست. همچنانکه برای نشانه زدن، شرط اول، نشانه‌گیری صحیح است؛ یک نفر

تیرانداز اگر به جای هدف نقطه دیگری را غیر از هدف اصلی نشانه‌گیری کند، هرگز موفق

نخواهد شد هر چند تیرانداز ماهری باشد و عمل خویش را صدها بار تکرار کند.

در مسأله خداشناسی از اول باید متوجه کیفیت طرح مسأله باشیم، این است که کار را آسان

می‌کند.

به عنوان مثال ما، از اول باید بدانیم که بحث درباره

خدا از نوع بحث درباره یک «پدیده» و یک جزء عالم و یا یک «عامل» از عوامل مؤثر در عالم نیست، بلکه از نوع بحث درباره کل عالم است و به همین دلیل در قلمرو فلسفه است.

همه موجودات جهان امکان به واسطه وجود دیگری موجود می‌شوند و برای موجود شدن نیازمند علت هستند، وجود ما انسانها این گونه است که برای موجود شدن نیازمند علت هستیم و بدون علت موجود نمی‌شویم. تنها خداوند است که

وجودی مستقل حقیقی است که از هر جهت مستقل است و هیچ گونه وابستگی به غیر ندارد. یعنی نه تصورش وابسته به تصور دیگری است و نه برای موجود شدن نیازمند دیگری است و نه برای موجود شدن نیازمند علت است.

بنابراین تنها موجود مستقل حقیقی همین موجود است که از هر جهت مستقل است و هیچ جهت نیامندی در او نیست، بلکه دیگران به او نیازمند هستند.

از کجا بدانیم خدا یکتا بی نیاز است؟

یکتایی خدا نیاز به استدلال ندارد، بلکه شریک داشتن به دلیل نیازمند است، زیرا هنگامی که یک حقیقت اثبات شد و قبول کردیم، خدا و خالق بر جهان حاکم است، خواه ناخواه یک فرد آن اثبات می‌شود. برای اثبات فرد دوم به استدلال نیازمندیم. در زمینه صانع و آفریدگار بزرگ جهان، هنگامی که اصل وجود خالق اثبات گردید، قطعی است که بالاخره آن مفهوم در یک فرد تحقق دارد، ولی آیا آن حقیقت را فرد دیگری نیز دارد؟ این مسئله‌ای است که استدلال می‌خواهد. با این حساب اگر خداوند یکی است، استدلالی نمی‌خواهد و برای اثبات شریک برای خدا به برهان و دلیل احتیاج داریم. ثانیاً: چرا خدا دارای همتا باشد؟ اگر به این علت است که یک خدا نمی‌تواند جهان را اداره کند و کار آفرینش را انجام دهد، در این صورت هیچ یک از این دو فرد، خدا نیستند زیرا هر دو عاجز و ناتوان و ناقص اند. اگر یکی از آن دو بدون کمک از دیگری می‌تواند مستقلاً به ترتیب نظام هستی پرداخته و جهان را اداره کند و دیگری نمی‌تواند، همان که می‌تواند خدا است و دیگری که نمی‌تواند خدا نیست.

ثالثاً: اگر خدای دیگری نیز وجود داشت، آثار و مخلوقات و پیامبران باید داشته باشد، حال آن که تمامی پیامبران از «الله» سخن گفته‌اند و هیچ پیامبر از طرف خدای دیگر را سراغ نداریم. این حقیقت را حضرت امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «پسرم! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان او نیز به سوی تو می‌آمدند و آثار ملک و قدرتش را می‌دیدند و افعال و صفاتش را می‌شناختی. اما او خداوندی است یکتا. همان گونه که خویش را توصیف کرده است، هیچ کس در ملک و مملکتش قادر به ضدیت با او نیست.»

شناسایی ضعف های سیستم فهم انسان

ما دو جور می توانیم به درک خداوند برسیم. ۱- از طریق عقل ۲- از طریق قلب
اگر از طریق عقل حرکت کردیم در نتیجه ذهن ما واسطه درک می شود و ذهن
هر چیزی را خواهد بفهمد محدودش می کند و به آن ماهیت می دهد تا بتواند
آن را درک کند.

انسان نمی تواند به کنه ذات الهی شناخت پیدا کند چون لازمه آن احاطه وهم و فکر به
خداوند است و چیزی که فکر بر آن احاطه پیدا می کند محدود است و حال آنکه خداوند
نامحدود است بنابراین، آنچه که به تصوّر درآمده مخلوق فکر است.

راه قلب

با پیمودن طریق عقلی انسان می تواند تا حدّ چشم گیری به معرفت دست پیدا کند. ولی راه
دیگری برای شناخت و معرفت هست و آن پیمودن طریق عبودیت خداوند و پیشرفت در این
راه است که با عمل به وظائف عبودیت به طور کامل، خداوند انسان را به مرحله کامل تری از
معرفت (معرفت شهودی) می رساند. البته این معرفت نیز چیزی جدای از معرفت به ذات
خداوند است. معرفت به ظهور و تجلّی صفات الهی در موجودات است به گونه ای که تمامی
موجودات را مظاهر و تجلیات بارز حق تعالی می یابد.

شکی نیست که ایمان غیر از علم به خدا و قیامت و . . . است ، زیرا ایمان کار قلب بوده و
علم به خدا کار عقل است و اما اینکه چه کنیم به اعتقاد قلبی و یقین برسیم ، قرآن کریم می
فرماید: «واعبد ربک حتی یاتیک الیقین» که بطور اجمال گوید رسیدن به ایمان قلبی و یقین
نیاز به عبادت دارد ، به این معنی که وقتی عقل به براهین، اعتقادات را پذیرفت، با تکرار

اولین دوره آموزش بین المللی

اعمال صالح و مصادیق بندگی حضرت پروردگار میتوان

به باور قلبی رسید، در این زمینه رعایت ظواهر شرع چنانکه حضرت امام خمینی (ره) در حدیث اول اربعین حدیث مهم است آنجا که می گویند: «و بدانکه هیچ راهی در معارف الهیه پیموده نمی شود مگر آن که ابتدا کند انسان از ظاهر شریعت ...» و نیز اجتناب از گناه (یعنی مراقبت نمودن از ایجاد مانع در سیر آدمی بسوی کمال خود) و نیز انجام مستحبات در کنار واجبات هر یک تأثیر بسزایی در حصول یقین در باورها و اعتقادات دارد.

برای کسی که به معرفت شهودی و قلبی نرسیده، تنها راه قطعی برای اثبات وجود خداوند، ارائه برهان عقلی است، ولی بدیهی است که از طریق عقل نمی توان به همه حقایق دست یافت. حوزه و حیطة براهین عقلی در حد شناخت مفهومی و ذهنی است، نه شناخت عینی. رسیدن به مرحله معرفت شهودی، در گرو ایجاد زمینه و قابلیت است که انسان با تلاش خود کسب می کند. نیز در گرو عنایت و توجه خاص خداوند به انسان و افاضه علم و نورانیت به قلب او است.

برای رسیدن به معرفت شهودی ابتدا باید حجاب های ظلمانی را کنار نهاد. ما که در عالم تاریکی ها و ظلمات غرق هستیم، چگونه می توانیم به این مرحله دست یابیم؟! از این رو باید گفت: معرفت شهودی ارتباط با خداوند، جز برای اولیای خاص حاصل نمی گردد. تا کسی به خودسازی و تهذیب خویش نپردازد و خود را از تعلقات و وابستگی های مادی فارغ نسازد، از آن بهره ای نخواهد برد. امام صادق (ع) می فرماید: بین بنده و خدا هیچ پرده ای تاریک تر و ترسناک تر از نفس و هوی نیست.

اثر حوادث بر فهم ما

خیلی چیزها روی ادراک ما اثر دارد

گاهی انسان به خاطر برخی از مشکلات و حوادث به وجود آمده در زندگی نسبت به خداوند دچار شک و تردید شویم.

ممکن است برخی از رفتارهای والدین بر ادراک ما اثر گذاشته باشد.

پس ما برای اینکه برداشت بهتری داشته باشیم باید زحمت بیشتری بکشیم و اگر به

واسطه پدر و مادر و یا محیطی که در آن زندگی می‌کنیم، روحیاتی در ما درست شده است با مبارزه با آنها روحیات جدیدی کسب نماییم.

پیرامون این اصل در جزوه ای جداگانه توضیح خواهد داد شد.

برهان نظم

یکی از راههای اثبات وجود خدا مطالعه در کتاب خلقت و نظم آن است یعنی اگر عقل جایز دانست که مثلاً علامه ی مجلسی که چند هزار صفحه کتاب نوشته، مردی بی سواد بوده که چشم خود را بسته و قلم روی کاغذ نهاده است پس از سیاه کردن چند هزار صفحه، اتفاقاً به صورت چند جلد کتاب علمی، مفید، در آمده باشد اگر عقل چنین چیزی را جایز دانست آن وقت جایز می‌داند که جهانی بدین منظم به طور اتفاق پدید آمده باشد و اما بیان علمی آن این است که: اگر فرضاً ۱۰ عدد سکه که روی آنها از شماره ۱ تا ۱۰ نوشته شده باشد در کیسه یی بریزیم آنگاه چشم خود را بسته و به ترتیب آن ۱۰ سکه را در آوریم یکی را بیرون بیاوریم درباره آن ۱۰ احتمال می‌دهیم که یکی این است که همان اولی بوده باشد. این سکه را در کیسه انداخته سکه دیگری بیرون می‌آوریم درباره آنهم ۱۰ احتمال می‌دهیم که یکی از آنها این است که این سکه دومی باشد یعنی همان باشد که رویش نوشته شده است. ولی

اولین دوره آموزش بزرگسالان

احتمال اینکه اولی، اولی و دومی، دومی باشد $1/10$ است.

برای روشن شدن مطلب هر 10 احتمال را ذکر می کنیم:

۱ و ۱۰، ۲ و ۱۰ و ... ۱۰ و ۱۰

۱ و ۹، ۲ و ۹ و ... ۱۰ و ۹

۱ و ۸، ۲ و ۸ و ... ۱۰ و ۸

۱ و ۷، ۲ و ۷ و ... ۱۰ و ۷

۱ و ۶، ۲ و ۶ و ... ۱۰ و ۶

۱ و ۵، ۲ و ۵ و ... ۱۰ و ۵

۱ و ۴، ۲ و ۴ و ... ۱۰ و ۴

۱ و ۳، ۲ و ۳ و ... ۱۰ و ۳

۱ و ۲، ۲ و ۲ و ... ۱۰ و ۲

۱ و ۱، ۲ و ۱ و ... ۱۰ و ۱

همه این احتمالات درباره این دو عدد سکه به ذهن می آید که یکی از آنها مورد نظر است و آن این است که اولی اتفاقاً همان اولی و دومی همان دومی باشد. حال آن سکه را هم در کیسه ریخته سومی را بیرون می آوریم به همان بیان گذشته احتمال اینکه سومی، همان سومی باشد یک در ده است ولی احتمال اینکه اولی همان اولی و دومی همان دومی و سومی همان سومی باشد یک در هزار است و در چهارمی یک در ده هزار و در پنجمی یک در صد هزار و در ششمی یک در یک میلیون و در هفتمی یک در ده میلیون است و در هشتمی یک در صد میلیون در نهمی یک در هزار میلیون و در دهمی یک در ده میلیون خواهد بود. حال وقتی احتمال تصادف در 10 عدد سکه اینقدر ضعیف و خنده آور است چگونه می توان

احتمال داد که میلیاردها موجود مربوط به هم که هر

یک از آنها دارای نظامی است و هر یک صدها شرط دارد، اتفاقاً و خود به خود به وجود آمده باشند؟

بزرگان دین هم گاهی این برهان را به این صورت بیان نموده اند که آیا ممکن

است طوفانی که اتفاقاً از جنگلی عبور می کند درختها را خرد کند و اتفاقاً به

صورت تخته هایی اندازه هم درآورده و اتفاقاً آنها را به زمین هایی بیفکند که روی

آن زمینها میخهایی باشد که آنها هم اتفاقاً در آن جا به طور عمود روی زمین قرار

گرفته باشند و اتفاقاً میخها در همان جای تخته فرو رود که باید برود و اتفاقاً در اثر طوفانی

شدن سیلها این تخته های میخکوب شده به هم متصل و درست به صورت کشتی بسیار

منظم درآید دارای هم رقم اطاق و همه چیز دیگر پس وقتی یک کشتی ممکن نیست بدون

کشتی ساز و به طور اتفاق موجود شود آنگاه چگونه ممکن است جهانی به این وسعت با این

همه نظام خود به خود و اتفاقاً به وجود آمده باشد.